

دیگر بی خیال انتخابات، تا همیشه!

آلن بدیو، ترجمه: صالح نجفی

باور کنید درک می‌کنم دلخوری کسانی را که بعد از دور اول انتخابات حال‌شان گرفته شد و دست به اعتراض زدند، به‌خصوص آنهایی که جریان ملانشون تو ذوق‌شان زد و امیدهایشان را یاس کرد. با این‌همه، هرچه بگویند و هر کاری کنند فرقی نمی‌کند، در این انتخابات نه کسی رأی‌ها را دستکاری کرد و نه تقلبی در کار بود.

تنها چیزی که بود دو رفتار غیرعادی از طرف حزب‌های اصلی بود که متاسفانه (البته متاسفانه برای کسانی که فعلا قدرت را به دست دارند) بلوک اصلی نظام پارلمانی را متلاشی کرد. این بلوک از دو جریان چپ و راست سنتی تشکیل شده است. چهل سال - یا حتی دو قرن - است که این بلوک پشتوانه بقای نظام سرمایه‌داری در داخل فرانسه بوده است. اما نماینده فعلی این بلوک در راس قدرت، یعنی فرانسوا اولاند، بر خلاف روال معمول دوباره نامزد انتخابات نشد، و با این کار دست حزب خود را در حنا گذاشت. در مقابل، راست سنتی هم از خودش ضربه خورد. به لطف رقابت‌های مقدماتی بدفراجام، رقابتی که در آن نامزدهای انتخاباتی معین می‌شوند، راست سنتی به جای بهترین گزینه قدیمی‌اش، آلن ژوپه، یک بورژوازی امل رقت‌انگیز را انتخاب کرد که هیچ تناسبی با مقتضیات مثلا «اجتماعی» سرمایه‌داری مدرن نداشت.

اگر انتخابات به روالی «بهنجار» پیش می‌رفت قاعدتا در دور دوم اولاند رقیب ژوپه می‌شد و اگر هم نه، در بدترین حالت، لوپن و ژوپه به دور دوم می‌رسیدند و در هر دو حالت ژوپه مثل آب خوردن برنده می‌شد. در غیاب دو حزب تجزیه‌شده حاکم، اربابان حقیقی ما که حالا دو قرن است مهار سرنوشت‌مان را به دست دارند - یعنی صاحبان و مدیران سرمایه - اندکی با هم زورورزی کردند. اربابان واقعی ما، خوشبختانه (منظورم خوشبختانه از نظر ایشان است)، به کمک عمده‌اکره سیاسی همیشگی‌شان، یعنی کارکشته‌های باسابقه جبهه ارتجاع، و البته به یاری ته‌مانده‌های سوسیال دموکراسی (مانوئل والس که از ۲۰۱۴ تا ۲۰۱۶ نخست‌وزیر بود، ژان ایو لو دریان وزیر دفاع دولت اولاند، سگولن رویال و شرکا)، توانستند جایگزینی

ظاهرالصلاح برای بلوک مرکزی نظام پارلمانی دست‌وپا کنند، بلوکی که نفس‌های آخرش را می‌کشید اما وارثی نداشت. و این جایگزین کسی نبود جز امانوئل ماکرون. و البته دست به کار مفید دیگری هم زدند که برای آینده‌شان به راستی مهم بود: برای رسیدن به هدف با فرانسوا بایرو متحد شدند - همان پیر فرزانه میانه‌روی حاذق، مرد همیشه حاضر در صحنه نزاع‌های انتخابات از سال ۲۰۰۲، و از جمله سخت‌ترین آنها. و همه این کارها با زبردستی و کارکشتگی و در اسرع وقت. بدین ترتیب پیروزی نهایی عملاً تضمین شد.

در این اوضاع - که توضیح علل وقوعش به هیچ‌وجه دشوار نیست - نتیجه دور اول انتخابات واضح‌تر از همیشه ثابت کرد ذهنیت راست‌گرای هوادار سرمایه‌داری و از جمله قالب‌های فاشیستی‌نمای آن، در کشور ما اکثریت مطلق دارد.

بخشی از روشنفکران و بخشی از جوانان چشم‌شان را به روی این واقعیت می‌بندند یا با تلخکامی سر تکان می‌دهند. ولی معلوم نیست چرا. مگر این عشاق سینه‌چاک انتخابات‌های دموکراتیک می‌خواهند کسی پا به میدان بگذارد و هویت و ذهنیت رای‌دهندگان را تغییر دهد؟ انگار که می‌خواهند لباس کثیفی را عوض کنند. کسانی که رای می‌دهند چاره‌ای ندارند جز رضادادن به خواست و آرزوی اکثریت: همین است که هست! راستش را خواسته باشید، این دو گروه می‌خواهند جهان را با متر وضعیت خودشان و خواب‌ها و رویاهای خودشان اندازه بگیرند و حاضر نیستند به نتیجه‌ای برسند که گزیری از آن نیست: نمی‌خواهند قبول کنند که دیگر از کلمه «دموکراتیک» هیچ توقعی نمی‌توان داشت، هیچ توقعی.

ناپلئون سوم در همان سال ۱۸۵۰ متوجه شد حق رای برای عموم مردم به هیچ‌وجه آن چیز هراس‌انگیزی که بورژواهای دارای عقل سلیم خیال می‌کردند نیست بلکه موهبتی تمام‌عیار است، وسیله‌ای فرخنده و ذی‌قیمت برای مشروعیت بخشیدن به نیروهای ارتجاعی، نعمتی غیرمنتظره. این قضیه هنوز که هنوز است صادق است، امروز هم، در سرتاسر جهان. وارث ناپلئون دریافته بود که در وضعیت‌های کم‌وبیش عادی و باثبات تاریخی، اکثریت همواره از بنیاد محافظه‌کار خواهد بود.

نباید خونسردی‌مان را از دست دهیم. کوشش بیهوده و هیستریک برای عوض کردن نتایج انتخابات حاصلی جز یأس و سرخوردگی بی‌حاصل ندارد. باید به آن عادت کنیم: هیچ‌وقت ضربه مهلکی به راه و رسم بندگی فعلی ما نخواهد خورد - و این اتفاقی است که در بیشترین فاصله ممکن با

مناسک و تشریفات انتخابات خواهد افتاد - مگر آنکه چهار عامل تاریخی دست به دست هم دهند:

۱. وضعیت باید دچار بی‌ثباتی تاریخی شود، به شکلی که ذهنیت‌های محافظه‌کار را از پای درآورد. و افسوس که چنین وضعیتی به احتمال زیاد جز از راه جنگ دست نمی‌دهد، همانطور که در مورد جنگ فرانسه و پروس و کمون پاریس در ۱۸۷۱ دیدیم، و همچنین جنگ اول جهانی و انقلاب اکتبر روسیه در ۱۹۱۷، و انقلاب چین در فاصله ۱۹۳۷ و ۱۹۴۷: ژاپن در ژوئیه ۱۹۳۷ به چین حمله کرد و جنگ تا سپتامبر ۱۹۴۵ طول کشید.

۲. نیاز به مرکزکشی قاطع ایدئولوژیکی هست - بالطبع، اول از همه میان روشنفکران اما در نهایت میان خود توده‌های مردم - مرکزکشی بر سر اینکه در برابر ما دو مسیر هست و نه فقط یکی، بر سر اینکه کل فضای تفکر سیاسی را می‌باید حول تضاد خصمانه میان سرمایه‌داری و کمونیسم یا دیگر تضادهای هم‌ارز این تقابل سازمان داد. اصول این مسیر دوم، کمونیسم، را به اجمال یادآور می‌شوم: مستقرساختن قالب‌های جمعی مدیریت و وسایل تولید، اعتبارات مالی و مبادلات اقتصادی، آن‌هم در مقابل مالکیت خصوصی؛ دفاع از چندشکلی‌شدن کار که به واسطه تقسیم کار جاری و جدایی شکل‌های فکری و جسمی آن از بین رفته است؛ دفاع پیگیر از بین‌المللی‌گرایی منسجم؛ و صورت‌هایی از حکمرانی مردمی که بر هر شکل از هستی مستقل دولت از جامعه مهر پایان بزنند.

۳. طغیان و قیام مردمی - یقیناً، مثل همیشه، به همت گروهی در اقلیت که با این حال می‌توانند دست‌کم یک چندی قدرت دولتی را به هول و ولا اندازند. چنین قیامی در اغلب موارد به عامل اول وصل می‌شود.

۴. یک سازماندهی مقاوم و مستحکم که قادر باشد ترکیبی جاندار از سه عامل اول پیش پای وضعیت بگذارد، با هدف درهم کوبیدن دشمنان خود و - با حداکثر شتاب ممکن - تحقق بخشیدن به عناصر مقوم مسیر دوم، یعنی راه کمونیسم، عناصری نظیر آنهایی که هم اینک برشمردم.

دو عامل از عوامل فوق - شماره ۱ و ۳ - وابسته به وقوع بحران‌اند و در گرو بزنگاه‌های تاریخی. ولی همین حالا بدون معطلی می‌توانیم برای تحقق عامل دوم فعالیت کنیم. و این مساله بی‌اندازه اهمیت دارد. روی عامل چهارم هم می‌توانیم کار کنیم، خصوصاً می‌توانیم - با توجه به عامل دوم - از دیدارها و اقدام‌های مشترک میان بخشی از روشنفکران و سه دسته از پرولتاریای معاصر پشتیبانی کنیم: کارگران فعال و کارمندان دون پایه دولت؛ خانواده‌های طبقه کارگر که روند جنون‌آمیز صنعت‌زدایی در سه دهه اخیر فرانسه خانه‌خراب و ناامیدشان کرده است؛ و پرولتاریای خانه‌به‌دوشی که اصل و نسب آفریقایی، آسیایی یا خاورمیانه‌ای دارند.

خود را باختن پس از مشاهده نتایج انتخابات، خواه در قالب افسردگی خواه در لباس افاضات مطمئن، نه تنها بیهوده بلکه زیان بار است: این یعنی مستقرشدن در زمین دشمن، درمانده شدن، آن هم بی هیچ راه گریزی. باید به انتخابات بی اعتنا شویم. انتخابات در بهترین حالت وادارمان می کند به انتخابی سراپا تاکتیکی بین دو گزینه: امتناع کردن از واردشدن به این افسانه «دموکراتیک»، یا حمایت کردن از این یا آن رقیب به دلایل ناشی از بزنگاهی که ما آن را دقیقا در چارچوب سیاست کمونیستی تعریف می کنیم، سیاستی که هیچ نسبتی با مناسک و تشریفات قدرت دولتی ندارد. وقت گرانه های خود را باید وقف کار شاق سیاسی حقیقی مان کنیم. و این کار شاق را باید در چارچوب چهار نکته ای که فهرست کردم پیش ببریم.

منبع: ورسو، ۲۸ آوریل ۲۰۱۷

<http://www.versobooks.com/blogs/3190-let-s-lose-interest-in-elections-once-and-for-all>

